



دانشگاه‌های آهان آهان‌دار
محبوب صالح علا

۴۹

یادشما یخ‌ها را آب می‌کند!

مثل همان سال‌هایی که جوان بودم و یکسره از ستاره‌ای به ستاره‌ای می‌پریدم؟ هر بار که اسم شما را می‌شنوم، زیر زبانت درجه‌ای می‌گذارم. تب دارم. هم تب دارم و هم می‌سوزم. هم می‌سوزم و هم می‌میرم. هم می‌میرم و هم زنده می‌شوم.



محبوب من! دور از شما شب تنهایی پرنده تاریک است. درخت تاریک است. آسمان، ماه تاریک است. برخی از تاریکی می‌ترسند، بیشتر از همه خود شب از تاریکی می‌ترسد. من هم تاریکم. شما که رفتید آن محله پیر شد. آن پنجره سال‌ها انتظار کشید و مرد. کوچهای که هر روز از آن می‌گذشتید، دیگر آنجا نیست. او را دیده‌اید که پیر شده و دیگر شباهتی به آن سال‌ها ندارد. اکنون محله‌ای تغییر شکل داده شده است.

محبوب من! شما به جایی دورتر از بادهای زفته‌اید. کاش زنگوله‌ای به پای باد بندم که بی‌خبر نوزد. شما که می‌روید، بوی زمستان سوخته می‌آید. جمعه پیر شد، من پیر شدم، شما نیامدید. خودم می‌دانم تا به من برسی یک شهر عاشقت شده‌اند. سرما بیداد می‌کند. یاد شما یخ‌ها را آب می‌کند و خود مرا در خیال حل می‌کند.

محبوب من! دوستی پس گرفتنی نیست. عشق پس داده نمی‌شود. چنان‌که ماه، مهتابش را پس نمی‌گیرد، خورشید گرما و روشنی‌اش را. می‌دانم عاقبت شما را پیدا خواهم کرد. چنان‌که غزال تشنه آب را بو می‌کشد و نشانی رودخانه را می‌یابد.

محبوب من! شما که با جوانی من خوب بودید، چه شد که مشتکی شب روی روزگارم پاشیدید و مرا در تاریکی دنباله‌داری رها کردید؟ خودتان بفرمایید که من شما را چگونه به یاد بیاورم. بهترین هدیه من به یک نفر اسیر این است که آزادش کنند.

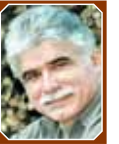
محبوب من! بیایید دوباره شروع کنیم. همه چیز را از صدازدن اسم من آغاز کنید. خودتان هم می‌دانید که من ادامه شما هستم. به هر جا که رفته‌اید، مرا هم کشانده‌اید.

محبوب من! بدون شما گذشته را به یاد نمی‌آورم. کودکی، جوانی بی‌ندارم. انگار در دنیایی که وجود ندارد، زندگی می‌کردم. گاهی با خودم گلاویزم.

خودم را کتک می‌زنم. خودم را گریه کرده‌ام. با خودم قهر کرده‌ام. با خودم حرف نمی‌زنم. این حرف‌ها را با دهان شما می‌گویم و با نگاه شما به پاییز می‌نگرم. رویاهای شما را جابه‌جا می‌کنم.

ادامه دارد

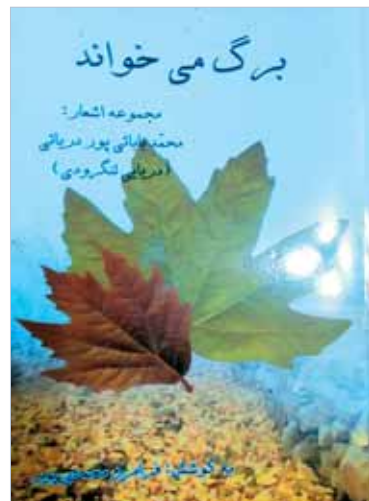
معرفی مجموعه شعر «برگ می‌خواند»/محمد بابایی پور دریایی به کوشش فرامرز محمدی پور/آوای غزل/۹۷



امیر اکبری

صدایم در کمرکش کوه پنهان مانده است

در چاپ شعرهای برتر این شاعران اقدام نمایند و دقت وافر به خرج دهند تا یادداشت و شعر دیگران، قاطی شعرشان چاپ و پخش نشود و آبروی چندین ساله به سهو پایمال نگردد. با این مقدمه، می‌رسیم به کتاب دیگری از



نشر نوپای آوای غزل به مدیریت آقای فرامرز محمدی پور لنگرودی با عنوان «برگ می‌خواند» که مجموعه‌ای است از شعرهای زنده یاد محمد بابایی پور دریایی، معروف به دریایی لنگرودی که در سال ۱۳۷۷ به رحمت ایزدی پیوسته و شعرهایش در سه فصل به کوشش فرامرز محمدی پور، چاپ و منتشر شده است.

ای کاش، محمد عزیز زنده بود و کتاب شعرش را می‌دید و به کاوه و آرش و بابک که هریک نام اسطوره‌ای خود را و امدا را پدر خوشفکرشان هستند، افتخار می‌کرد که شعرهای زنده این روزگارند. محمد بابایی پور لنگرودی

شعر، اگر شعر باشد، زمین نمی‌ماند. نمی‌توان پنهانش کرد، نمی‌توان جلوی انتشارش را گرفت. در اربندی، سر از روزن برآرد! مثل عطر یاس در نم نمای بامداد خممار. مثل آتش در شیب سیاه کوهستان. مثل باران پس از تندر، مثل شرم در سرخی گونه‌ها... بلافاصله پدیدار می‌شود.

شاعرانی که گلایه از تریبون و چاپ و رانت و تبلیغ و تابلو دارند، باید بپذیرند که برای شعر خوب، هیچ وسیله‌ای مشروع و نامشروع وجود ندارد. تبلیغ فکری رسانه‌های برتر در مورد شعر، کارساز نیست و گر نه تمام میکرفون‌ها شاعر بودند!

شاعران عزیز که گلایه می‌کنند پیر شدیم و مردم و کسی ما را نشناخت، قبول بفرمایند کوتاهی از خودشان است که هنوز نتوانسته‌اند شعری پویا و پایا بسازند. هر چند دهها کتاب چاپیده باشند! دوستانی را می‌شناسم که وصیت کتبی به وراثت ازادار بسیار اشک نموده‌اند که نگذارید نعش عزیز شعرهایم بر زمین بماند، خودم هیچ شعرهایم را جاودانه کنید!

و بدین وسیله، هزینه گزافی بر دل داغدار ورثه می‌گذارند که تا ابد آنها را سیاه پوش می‌کند و گاه لعنت و نفرین چک‌های خالی، گریبانگیرشان می‌شود. پس، از شاعران پیر و لب بام خواهش عاجزانه ای دارم که تا زنده‌اند، لاف و ویرایشی در دفترهای به جا مانده بنمایند. خوب‌ها را جدا کنند و بقیه را بسوزانند تا روح شان در آن دنیا در عذاب الیم نماند. شهرتی و شعری اگر دارند، به آن بسنده کنند و بیهوده ورثه را به دردسر نیندازند.

چرا که اگر شعرهایش خوب و خواندنی باشد، ناشران به سراغشان خواهد آمد. خدا تمام شاعران رفته را بیامزد. به ویژه شاعران بی‌کتاب شهرستانی را که بیش از مال و ثروت برای بچه‌ها دفتر شعر گذاشته‌اند. خدا کند ناشران شهرستانی

عباس مهرپویا و جنجال مرگ قو در ادبیات ایران - ۴

مرگ قو، همچنان در ابهام!

به آواز قو در هنگام مرگش توجه شده است. اولین کسی که به این موضوع اشاره دارد، افلاطون در رساله روح است که از زبان سقراط این موضوع را بیان می‌کند: «مرا در پیشگویی ناتوان تر از قو می‌دانید که چون مرگ را نزدیک می‌بیند، از فرط شادمانی، زیباترین نغمه خویشتن را ساز می‌کند. زیرا می‌داند به زودی نزد خدایی خواهد رفت که خدمتگزار اوست.»

در ادبیات غرب، حکایات متعددی در مورد رنگ و زیبایی قو (حکایت کلاغ سیاه و قو) صدای قو (حکایت زغن و قو) وجود دارد. «از وپ» قصه نویسی و افسانه سرای یونانی در یکی از این حکایات به نام «قو و غاز» به صدای قو و ارتباطش با مرگ اشاره می‌کند.

او در این حکایت می‌خواهد قو را سر ببرد و وقتی قو مرگ خود را احساس می‌کند، آواز زیبایی سر می‌دهد. «آن دو لافوتن» نویسنده فرانسوی نیز این داستان را از «ازوپ» برگرفته و در حکایتی با نام «قوی و آشپز» نقل می‌کند که صدای زیبای قو در هنگام مرگ، مانع از کشته شدنش به دست آشپز می‌شود.

اعتقاد به صدای قو و رابطه آن با جهان پس از مرگ و آگاهی این پرنده از مسائلی که پس از مرگ در پیش است تا آنجا پیش رفت که باوری شکل گرفت که در آن تصور می‌شد روح همه شاعران بزرگ در بدن قوها تجلی می‌یابد. یکی از جلوه‌های اصلی این موضوع، مدریکال «قوی نقره ای» اثر آگوستینو شاعر و آهنگ ساز انگلیسی است که با نگاهی شاعرانه، آواز قو در هنگام مرگ را به تصویر می‌کشد. ترجمه بخشی از آن را در اینجا می‌خوانید:

قوی نقره‌ای که در زندگی نشانی از خود باقی نگذاشت



ماری شتا، که شهبانی کارناوال ۱۸۹۷ پاریس، سوار بر اربابه به شکل قو

در سه شماره گذشته در این پاورقی به بهانه بررسی زندگی، احوال و آثار عباس مهرپویا نوازنده بی‌همتای سیتار و خواننده ترانه‌های فاخر دهه ۵۰، به موضوع مرگ قوها و جنجالی که در این باره در ادبیات ایران اتفاق افتاد پرداختیم. در این شماره نیز به مرگ دلخراش قوها به عنوان حسن ختام این بخش از زندگی عباس مهرپویا می‌پردازیم. یکی از ویژگی‌های مهم قو، صدای این پرنده است. صدای خاص این پرنده چنان مورد توجه قرار گرفته که در تقسیم بندی برخی از انواع آن نیز از این خصیصه استفاده می‌شود و قوها را بر اساس صدایشان می‌شناسند. به طور مثال: «قوی فریادکش» که از پرندگان پر سر و صداست؛ «قوی گنگ» که به ندرت از آن صدایی شنیده می‌شود (این گونه، کمتر از انواع دیگر قو صدا تولید می‌کند. مخصوصاً زمانی که ناراحت است، صدایی مثل جغد دارد)؛ «قوی ترومپت زن» که بزرگترین پرنده آبی جهان است و صدایی عمیق و شیبورمانند تولید می‌کند که نام «ترومپت زن» از همان گرفته شده است و بالخره «قوی سوت زن»؛ «قوی که صدایی شبیه صدای سوت تولید می‌کند.

نوشته افلاطون درباره مرگ قو
بیشتر نیز اشاره کردم که در نوشتار رومیان و یونانیان،



حسین فرزند

هنگامی که مرگ نزدیک شد گلوی خاموشش را گشود
آنگاه که سینه‌اش را بر کرانه نزار می‌کشاند
نخستین و واپسین نغمه‌اش را سرود، و دیگر هیچ نخواهد
برود ای همه شادی‌ها، بیا ای مرگ و چشم‌هایم را ببند
و اکنون غازه‌های بیشتری زنده‌اند تا قوها، نادانان بیشتری تاخردمندان.

تصویر قو در اشعار اروپا

شاعران بزرگ غربی با قریحه و ویژه خود، تصاویر شاعرانه‌ای از قو را در اشعارشان تجلی داده‌اند. در این میان، دو تن از شاعران برجسته و برنده جایزه نوبل ادبیات در اشعار خود شکوه و جلوه این پرنده را با شکلی نمادین و شاعرانه ستوده‌اند که هر کدام از این اشعار جزو مشهورترین اشعار ادبیات غربی است.

یکی از آنان «سولی پرودوم» یا همان «رنه فرانسوا آرمان پرودوم» شاعر فرانسوی است. او در شعری به نام «قو» یا بهره‌گیری از تصاویر شاعرانه، هنر خود را در توصیف این پرنده زیبا به زبان فرانسه نشان داده است. پرودوم در این شعر با بهره‌گیری از تصاویر رمانتیک و هنرمندانه، شکوه و زیبایی قو را به تصویر کشیده است. این شعر یکی از اشعار معروف ادبیات جهان، خصوصاً ادبیات فرانسه است.

در ادبیات انگلیسی نیز تصاویر شاعرانه خاصی از این پرنده ارائه شده است. «باتلر بیس» شاعر بزرگ ایرلندی است که در شعر مشهوری با نام «قوهای وحشی در کول»، به توصیف احساسات خود درباره این پرنده باشکوه پرداخته است.

در شماره‌های بعد به سراغ دیگر ترانه‌های عباس مهرپویا خواهیم رفت.

ادامه دارد